

علیت تاریخی: (دیدگاه کالینکوود و اوکشات)

* مسعود صادقی علی‌آبادی

چکیده

در این جستار کوتاه، ضمن تفکیک مسئله‌ی مفهومی علیت تاریخی از مسئله‌ی معرفت‌شناسنامی، جایگاه این دو مسئله در فلسفه‌ی تحلیلی تاریخ، مورد بررسی قرار گرفته و در ارتباط با مسئله‌ی تبیین تاریخی، دیدگاه و فیلسوف برجسته‌ی تاریخ که هر دو به نحله‌ی ایده‌آلیستی تعلق دارند، به اختصار آورده شده است. کالینکوود، با تمايز بین سه معنای علت در علوم تجربی، زندگی عملی و تاریخ، علت را در تاریخ، به معنای دلیل می‌گیرد و تبیین رویدادهای تاریخی را در گرو فهم اندیشه‌ی فاعلان آن رویدادها و از طریق بازندهی و بازسازی ذهنی آن‌ها توسط مؤرخ می‌داند. اوکشات، با تأکید بر جنبه‌ی منحصر به فرد بودن رویدادهای تاریخی، تبیین آن‌ها را نه به وسیله‌ی تعمیم، بلکه با ذکر جزئیات هر چه بیشتر به طوری که در سلسله رویدادهای مرتبط با هم، هیچ خلا و فروافتادگی باقی نماند، می‌داند و از این رو «علت» را مفهومی زائد و غیرضروری دانسته و از حوزه‌ی پژوهش تاریخی، طرد می‌کند.

وازگان کلیدی

فلسفه‌ی تحلیلی تاریخ، علیت تاریخی، تبیین تاریخی، کالینکوود، اوکشات.

* دانشجوی دکتری فلسفه‌ی اسلامی مدرسه‌ی عالی شهید مطهری و عضو هیأت علمی پژوهشگاه امام خمینی.

۱. مقدمه

بحث علیت تاریخی،^(۱) مخصوص دو مسأله است؛ یکی معنا و مفهوم علیت در تاریخ و نزد مورخان، دیگری شناخت و تشخیص علل رویدادهای تاریخی. مسأله‌ی اول، در واقع، این است که آیا واژه‌ی «علت»^(۲) وقتی در تاریخ، به کار می‌رود، همان معنا و مفهومی را دارد که در قلمروهای دیگر دارد و به تعبیری، استعمال آن به اشتراک معنوی است، یا این که «علت» در تاریخ، معنای کاملاً متفاوتی از معانی آن در علوم تجربی یا زندگی روزمره دارد، و به تعبیری، استعمال آن، به اشتراک لفظی است، و اگر چنین است، معنای خاص آن در تاریخ، چیست. این مسأله را می‌توان مسأله‌ی مفهومی^(۳) علیت تاریخی نامید. مسأله‌ی دوم، این است که آیا مورخان می‌توانند احکام علی موجه یا مجاز^(۴) صادر کنند؛ به عبارتی، آیا می‌توان مدعی شناخت علل رویدادهای تاریخی شد، و اگر می‌توان، این شناخت به چه طریق، حاصل می‌شود. این مسأله را می‌توان مسأله‌ی معرفت‌شناسی^(۵) علیت تاریخی نامید.^(۶) این دو مسأله، هر چند مرتبط به هم هستند، ولی دو مسأله‌ی متفاوت هستند و کسانی که به بحث از علیت تاریخی پرداخته‌اند، به این دو مسأله توجه یکسان نداشته‌اند. برای برخی، مسأله‌ی اول، اهمیت داشته و برای برخی دیگر، مسأله‌ی دوم. البته برخی نیز مفهوم علت را رد کرده‌اند و مدعی شده‌اند که علیت، فرضی است که این باور خرافی را تقویت می‌نماید که رویدادهای تاریخی، پیش‌بینی پذیر هستند (Renier, 181, 1950) یا آن را واژه‌ی مبهمنی دانسته‌اند که ما را از فهم درست و کامل، دور می‌سازد.

در این نوشتار، در پرتو آراء کالینگوود^(۷) و اوکشات^(۸)، به اختصار به بررسی این دو مسأله خواهیم پرداخت. کالینگوود و اوکشات را جزء فیلسوفان ایده‌آلیست^(۹) تاریخ، به حساب می‌آورند که دیدگاه‌های آن‌ها در مقابل دیدگاه‌های فیلسوفان پوزیتیویست^(۱۰) تاریخ، قرار می‌گیرد.

بحث از علیت تاریخی، از این رو مطرح است که از مورخان، انتظار می‌رود نه تنها نشان دهند چه چیزی روی داده است، بلکه به تبیین آن نیز پردازنند. و این، غالباً^(۱۱) به معنای ذکر علت یا علل مفروض آن رویداد است (Stanford, 1998, 85). مسائل علیت تاریخی نیز پیرامون این وظیفه دوم مورخان است. این بحث، جزء مباحث فلسفه‌ی تاریخ به حساب می‌آید و ارتباط نزدیکی با مسأله‌ی تبیین در تاریخ دارد. فلسفه‌ی تاریخ، نامی است که

امروزه به دو گونه‌ی متفاوت و البته مرتبط به هم اطلاق می‌گردد و از این رو، برای روش‌شن جایگاه بحث، توضیحی در باب فلسفه‌ی تاریخ، ضروری به نظر می‌رسد.

۲. فلسفه‌ی تاریخ و موضوع پژوهش تاریخی

«فلسفه‌ی تاریخ»^(۱۲) عبارتی مبهم است. این ابهام، ناشی از دو معنای متفاوتی است که معمولاً از واژه‌ی «تاریخ» اراده می‌شود و به تبع این دو معنا، واژه‌ی «فلسفه» در این عبارت، دو معنای مختلف، پیدا می‌کند و اصطلاح «فلسفه‌ی تاریخ» نیز برای اشاره به دو معرفت مختلف، به کار می‌رود. دو معنای واژه‌ی «تاریخ» عبارتند از: (۱) جریان رویدادهای گذشته، یعنی لایه‌ی خاصی از واقعیت که موزخان مطالعه‌ی آن را حرفی تخصصی خویش، قرار داده‌اند؛ (۲) خود مطالعه‌ی مورخ، یعنی نوع خاصی از پژوهش در موضوعی خاص (Dray, 1993, 1).

فلسفه‌ی تاریخ در این دو معنای متفاوت واژه، غالباً به ترتیب، نظری^(۱۳) و نقدی^(۱۴) نامیده شده است.^(۱۵) هدف فیلسوف نظری تاریخ، این است که در رویدادهای گذشته، الگو یا معنایی کلی، کشف کند که در ورای حوزه‌ی متعارف مورخ قرار دارد.^(۱۶) هدف فیلسوف نقدی، این است که ماهیت پژوهش تاریخی را وضوح بخشد، یعنی با مشخص کردن جایگاه آن در نقشه‌ی معرفت و پیش‌فرضهای اساسی، مفاهیم نظام‌دهنده و روش تحقیق و نگارش آن را روش کرده و مورد بررسی قرار دهد.^(۱۷) در واقع، سؤال اساسی‌ای که فلسفه‌ی نقدی تاریخ، در جواب به آن پدید آمده است، این است که آیا به همان معنایی که فیزیک، زیست‌شناسی و روان‌شناسی یا حتی علوم کاربردی مانند مهندسی، عموماً، علمی خوانده می‌شود، پژوهش تاریخی، علمی است یا نه. اگر تاریخ، بدین معنا علمی است یا در هر حال، باید علمی باشد، نیازی به نقد فلسفه‌ی خاصی از پژوهش تاریخی نخواهد بود. گروهی از فیلسوفان، بدون این که کاملاً انکار کنند که پژوهش تاریخی، ممکن است ویژگی‌های مفهومی و روش‌شناختی خاصی داشته باشد، استدلال می‌کنند که هیچ‌یک از این ویژگی‌ها به قدر کفايت، اساسی نیست تا نقد جداگانه، ادعاهای معرفتی موزخان را توجیه کند. کسانی که این موضع را دارند، غالباً پوزیتیویست خوانده شده‌اند و مخالفانشان را نیز ایده‌آلیست نامیده‌اند (Dray, 1993, 2-3).

اما اگر هدف فلسفه‌ی نقدی تاریخ، روش ساختن ماهیت پژوهش تاریخی است، نخستین سوالی که باید به آن پاسخ داد، این است که: پژوهش تاریخی، درباره‌ی چیست؟ و به تعبیری، موضوع علم تاریخ، چیست؟ در واقع، تفاوت یک علم از علم دیگر، آگاهی در موضوعی است که آن علم، مورد پژوهش قرار می‌دهد. پژوهش تاریخی، درباره‌ی گذشته است، به عبارتی موضوع علم تاریخ، رویدادهای گذشته است. اما این جواب، بسیار کلی است. به بیان مشخص‌تر، پژوهش تاریخی، درباره‌ی گذشته‌ی انسان است. این تحدید دامنه‌ای است که برخی از فلسفه‌ان مانند کالینگوود، کم‌وبیش، اصل قرار داده‌اند، زیرا مفاهیم و روش‌هایی که مورخان، معمولاً به کار می‌برند، همواره بر رویدادهای طبیعی، قابل اطلاق نیست. اما باز، بنا بر ادعای کالینگوود، آن‌چه که مورخان، درباره‌ی انسان‌های مورد مطالعه‌شان دقیقاً با آن سروکار دارند، حالات آن‌ها نیست، بلکه افعال آن‌ها می‌باشد (Collingwood, 1946, 9). پس، می‌توان گفت موضوع علم تاریخ، افعال انسان‌هاست که در گذشته واقع شده است. (۱۸) محدودیت دامنه‌ی بیش‌تری که باز، گاهی بر آن تأکید می‌شود، این است که هر چند تاریخ، با افعال انسان‌ها سروکار دارد، فی‌نفسه به آن‌ها اهتمام ندارد. همان‌طور که موریس مندلbaum^(۱۹) اشاره کرده است، عمل، دقیقاً موضوع پژوهش تاریخی قرار نمی‌گیرد، مگر این که معنا و اهمیت اجتماعی^(۲۰) داشته باشد (Mandelbaum, 1938, 9-14).

اگر تاریخ، به آن دسته از افعال گذشته‌ی انسان اهتمام دارد که معنا و اهمیت اجتماعی دارند، ماهیت این اهتمام چیست؟ یک جواب واضح، این است: پی‌بردن به این که آن افعال چه بوده‌اند؛ به عبارتی، احراز واقعیات. اما در همین جاست که اوئین سوالات فلسفه‌ی نقدی تاریخ، سر بر می‌آورند، زیرا مطمئناً وظیفه‌ی مورخ، تنها این نیست که واقعیات را احراز کند، بلکه باید آن‌ها را قبل فهم نیز بگرداند؛ و این، گاهی اوقات ایجاب می‌کند که آن واقعیات، تبیین شوند (Dray, 1993, 9) و گفته شد که این، غالباً به معنای ذکر علل و قوع آن‌هاست. اما در این که مورخان، مدعی‌اند به فهم، دست یافته‌اند، تبیین‌هایشان چه شکلی به خود می‌گیرد و تلقی آن‌ها از تبیین رضایت‌بخش چیست؟ طبیعتاً می‌توان پذیرفت که ماهیت موضوعی که مورخان برای پژوهش برگزیده‌اند، تا اندازه‌ی قابل ملاحظه‌ای این را مشخص می‌کند.

در اینجا بدون این که بخواهیم خود را درگیر مباحث تبیین تاریخی کنیم، نخست دیدگاه کالینگوود را درباره‌ی مفهوم «علت» در تاریخ بیان می‌کنیم و سپس، با بررسی دیدگاه او درباره‌ی تبیین تاریخی، نظر او را درباره‌ی این مسأله که چگونه می‌توان به شناخت و کشف علل تاریخی نایل آمد، جویا می‌شویم و در پایان نیز، نظری به دیدگاه اوکنشات در این باب می‌اندازیم.

۳. علت به معنای «دلیل»؛ دیدگاه کالینگوود

کالینگوود بین سه نوع علت، تمایز می‌نهد: الف) علت در تاریخ، که در واقع، معلوم عمل آزاد و سنجیده‌ی فاعلی آگاه و مسؤول است و علت واقع شدن تا او عملی را انجام دهد، به این معناست که به او انگیزه‌ای برای انجام آن داده شود؛ ب) علت در زندگی عملی (مانند مثال کلید برق و لامپ یا شیر آب)؛ ج) علت در علوم [تجربی]، (مانند علیت ابرها برای باریدن باران). اویی، علیت شخص به شخص در روابط انسانی است؛ دومی علیت شخص به شیء و فن آوری است و سومی علیت شیء به شیء در علوم طبیعی است (Collingwood, 1940, 285-7).

از نظر کالینگوود، از آن‌جا که در تاریخ، برخلاف علوم طبیعی، معلوم، رویداد صرف نیست، بلکه افعال فاعل‌هایی آگاه و مسؤول است، «علت»، چیزی جز انگیزه یا «دلیلی»^(۲۰) که فاعل را به انجام آن افعال، ملزم ساخته، نمی‌تواند باشد. بنابراین، فرایندهای طبیعت را می‌توان، به درستی، به عنوان توالی رویدادهای صرف، توصیف کرد، اما فرایندهای تاریخ را نمی‌توان. فرایندهای تاریخ، نه فرایندهای رویدادهای محض، بلکه فرایندهای افعال هستند که جنبه‌ی درونی دارند که عبارت از فرایندهای اندیشه است، و آن‌چه مورخ در پی آن است، همین فرایندهای اندیشه می‌باشد. بنابراین، «کل تاریخ، تاریخ اندیشه است» (Collingwood, 1946, 215) و وظیفه‌ی مورخ نیز، کشف همین اندیشه‌هاست. اما مورخ چگونه به این کشف، نائل می‌آید و به عبارتی، اندیشه‌ها را تشخیص می‌دهد؟

۴. تبیین تاریخی از نظر کالینگوود

گفته شد که از نظر کالینگوود، تاریخ، باید نه رویدادهای طبیعی، بلکه افعال انسان‌هایی را که دست کم تا اندازه‌ای آزاد هستند تا فعالیت‌هایشان را بر طبق خواسته‌های عقل، سامان بخشند، تبیین کند (Collingwood, 1946, 303). وی، مانند بیشتر ایده‌آلیست‌ها بین شیوه‌های فهم دو نوع موضوع، تمایز آشکاری می‌گذارد. به بیان خود او، رویدادهای طبیعی را تنها از بیرون، به عنوان اموری که ما صرفاً ناظر آن‌ها هستیم، می‌توان تبیین کرد و این با آن نوع شیوه‌هایی که در نظریه‌ی پوزیتیویستی بیان می‌شود، تناوب دارد. اما افعال انسانی، «رویدادهای صرف» نیستند؛ آن‌ها «جنبه‌ی درونی»^(۲۲) یا «جنبه‌ی فکری»^(۲۳) دارند. برای فهم آن‌ها لازم است آن افکاری را که فاعلان در انجام آن‌ها ابراز داشته‌اند، تشخیص دهیم. از نظر کالینگوود، تبیین یک فعل، از طریق ارجاع به افکار آن فاعلی که آن فعل را انجام داده است، مستلزم اندراج آن تحت قوانین عام نیست. وی این مطلب را به این نحو بیان می‌کند:

برای علم، کشف یک رویداد، از طریق ادراک آن است و جستجوی بیشتر برای علت آن، باحاله‌ی آن به طبقه‌اش و تعیین ارتباط آن طبقه با طبقات دیگر، هدایت می‌شود. برای تاریخ، چیزی که باید کشف کرد، رویداد صرف نیست، بلکه فکر ابرازشده در آن است. جهت کشف آن فکر، باید قبلًا آن را فهمید (Collingwood, 1946, 214).

ادعای کالینگوود در اینجا این است که ارتباطی بین فکر فاعل تاریخی و فعل آن فاعل، وجود دارد و از طریق این ارتباط است که باید به فهم آن افعال رسید. سؤالی که مطرح است این است که این چه نوع فکری خواهد بود و چه نوع رابطه‌ای لازم است با فعل تاریخی داشته باشد؟ موضع کالینگوود در باب این دو سؤال، در این نظریه‌اش نهفته است که سوراخ، جهت فهم یک فعل، باید فاعل را در ذهن خویش، «بازاندیشی»^(۲۴) یا «بازسازی»^(۲۵) کند (Martin, 1977, 48-65).

واضح است که نظریه‌ی کالینگوود، آن نوع افکاری را لازم دارد که در مذاقه‌های عملی فاعلی که تلاش می‌کند تعیین کند چه عملی در پیش گیرد، دخیل هستند. آن‌ها شامل اموری از این قبیل هستند: تصوّر فاعل از واقعیّات آن وضعیّت، از اهدافی که در عمل باید به آن‌ها دست یافت، از شگردهایی که برای رسیدن به آن اهداف، باید اتخاذ کرد - هر

چیزی را که بتوان ملاحظه کرد، باید به حساب آورد. آن رابطه‌ای که این افکار با آن عمل باید داشته باشند، این است که برای انجام آن فعل، «دلیل» واقع شوند. وقتی مورخ باورها، اهداف، اصول فاعل و غیره را به عنوان ادله‌ای قوی برای انجام آن چه واقع شده است، تصویر کند، آن گاه می‌توان گفت که آن عمل، فهم شده است (Dray, 1993, 17-18).

آن چه را تا این جا گفته شد، می‌توان این گونه خلاصه کرد: تاریخ، علاوه بر احراز واقعیات تاریخی، باید آن‌ها را تبیین کند. واقعیات تاریخی، افعال گذشته‌ی فاعل‌هایی آگاه و مسؤول هستند. تبیین این افعال، با کشف اندیشه‌ای که در آن‌ها نهفته است، صورت می‌گیرد. این اندیشه، از طریق بازندهی فکر فاعل، امکان‌پذیر است. رابطه‌ای که این فکر با آن افعال دارد، این است که برای آنها دلیل، واقع می‌شود. علتی که ذکر آن برای ارائه‌ی تبیین لازم است، در تاریخ به معنای «دلیل» است.

۵. زائد بودن مفهوم علت در تاریخ؛ دیدگاه اوکشات

شاره شد که ماهیت موضوعی که مورخان، برای پژوهش برگزیده‌اند، تا اندازه‌ی قابل ملاحظه‌ای، تلقی آن‌ها را از تبیین رضایت‌بخش، مشخص می‌کند. از نظر کالینگوود، موضوع مورد توجه مورخان، فعالیت‌های عقلانی گذشته‌ی انسان‌ها بود. از نظر اوکشات، موضوع مورد توجه مورخان، سلسله رویدادهای یگانه و غیرقابل تکرار است. وی بر جنبه‌ی یگانه و منحصر به فرد بودن رویدادهای تاریخی، تأکید می‌ورزد.

سخن اصلی اوکشات را می‌توان این گونه بیان کرد:

بدیهی است که علم، با خصایص کلی و عام جهان، سر و کار دارد. دانشمندان، هیچ علاقه‌ای به اشیاء جزئی یا خود رویدادها ندارند. سر و کار آن‌ها با قوانین و نظریات است نه با موارد و مصادیق آن‌ها. مثلاً برای یک گیاه‌شناس، نمونه‌ای جزئی، تنها به عنوان نمونه‌ای از نوعش، واجد اهمیت است. اما در تاریخ، به نظر می‌رسد وضیعت بسیار متفاوت باشد. مورخان به اموری چون انقلاب فرانسه یا اصلاحات پطر کیم، یعنی رویدادهای تاریخی خاص، علاقه‌مند هستند نه به انقلاب و اصلاح به طور کلی (Oakeshott, 1933, 154-5).

از این نظر، او کشات می‌گوید: «اگر کسی رویدادهای تاریخی را با ارجاع آن‌ها به نوع یا طبقه‌شان تبیین کند، به «تباهی کامل تاریخ» دست زده است. اما خود او چه تلقی‌ای از تبیین تاریخی ارائه می‌کند؟

وی صراحتاً می‌گوید: «تنها تبیین تاریخی مناسب با ممکن از یک تغییر و تحول، صرفاً گزارش کامل آن تغییر و تحول است. تاریخ، تغییر و تحول ما را با گزارش کامل آن تبیین می‌کند». بدین سان، آرمان تبیین، نزد مورخ، «نشان دادن سلسله‌ای از رویدادهای ذاتاً مرتبط با یکدیگر است که در این، هیچ خلاً و افتادگی ای تحمل نمی‌شود». به عقیده‌ی او کشات، «روش مورخ، هیچ گاه تبیین به وسیله‌ی تعمیم نیست»، روش او همواره این است که با جزئیات بیشتر و کامل‌تر، در پی فهم باشد (Oakeshott, 1933, 143). و با این تلقی از تبیین تاریخی است که مفهوم «علت» را به عنوان مفهومی زائد و غیرضروری، از حوزه‌ی پژوهش تاریخی، طرد می‌کند (Stanford, 1998, 92).

مژر تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی پی‌نوشت‌ها

1. historical causation
2. cause
3. conceptual problem
4. justifiable or warrantable causal judgment
5. epistemological problem

۶. البته در اینجا هم چنین، باید بین مسئله‌ی معرفت‌شناسی علل تاریخی و مشکل تجزیی تشخیص و شناخت علل رویدادهای خاص تاریخی، تمایز نهاد.

۷. رابین جورج کالینگروود (Robin George Collingwood, 1889-1943) فلسفه و مورخ انگلیسی، در کائیست واقع در لانکشاير به دنی آمد. در سال ۱۹۱۲ از آکسفورد فارغ‌التحصیل شد و بواسطه به عضویت کالج پمبروک در آمد و تا سال ۱۹۴۱ که به علت سیاری؛ مجبور به کاره‌گیری از تدریس شد، در آکسفورد باغی ماند. در ابتدا به ایده‌آلیسم، گرایش پیدا کرد و به مطالعه‌ی آثار هگل (Hegel, George Wilhelm Friedrich 1770-1831)، ایده‌آلیست‌های بریتانیایی و هنگلی‌های ایتالیایی معاصر خود پرداخت. ولی به تدریج از ایده‌آلیسم فاصله گرفت. از مهم‌ترین آثار اوی آینه‌ی ذهن (Speculum Mentis) است که نخستین کوشش وی برای ساختن یک نظام فلسفی است. وی در سال ۱۹۳۰ با انتشار نامه‌ای با نام «فلسفه‌ی تاریخ؛ دیدگاه‌های جدید خود را ارائه داد و نقایص فلسفه‌ی تاریخ خود را در آینه‌ی ذهن اصلاح کرد. این رساله بعداً بخش اعظم کتاب اندیشه‌ی تاریخ (The Idea of

(History) او را تشکیل داد که بعد از مرگ وی در سال ۱۹۴۶ منتشر گردید. از دیگر آثار وی می‌توان رساله در باب مابعد-الطبیعت (۱۹۴۰) و اندیشه‌ی طبیعت (The Idea of Nature) را نام برد که در سال ۱۹۴۵ منتشر گردید. درباره احوال و آثار وی، نک: (۷-۱۳۵، Audi, 1995).

۸ مایکل اوکشات (Oakeshott, Michael Joseph 1901-90) فیلسوف و نظریه‌پرداز سیاسی انگلیسی، که در دانشگاه کمبریج و در آلمان به تحصیل پرداخت. در ابتدا در کمبریج و آکسفورد تدریس نمود و از سال ۱۹۵۱ به بعد استاد علوم اقتصادی و سیاسی نشد گردید. آثار او عبارتند از: تجربه و اتحاد آن (Experience and its Modes) (۱۹۶۲)، عقل‌گرایی در سیاست (Rationalism in Politics) (۱۹۶۲)، در باب رفتار انسان (On Human Conduct) (۱۹۳۳)، عقل‌گرایی در تاریخ (On History) (۱۹۸۳). اشاره‌ای به آثار وی را می‌توان در این نوشته یافت: (Audi, 1995) و در باب تاریخ (On History) (۱۹۷۵).

.(۵۴۱)

9. idealist

10. positivist

۱۱. قید «غالباً را برای این آوردمیم که بین دو سنت مهم در باب تبیین علمی، تمایز بگذاریم. سنت نخست که توسط کارل همپل (Hempel, Carl Gustav 1905-1997) بسط یافته و دیدگاهی را درباره‌ی تبیین علمی دنبال می‌کرد که بر طبق آن، تبیین، عبارت بود از اندراج فیاسی یا استقرایی تبیین، خواه (امری که باید تبیین شود) تحت یک قانون قرار گیرد یا چند قانون. این الگو که بعدها به عنوان الگوی فیاسی - قانونی، معروف شد، بنا به تأکیدی که خود همپل در این حضور داشت، برای علیت، هیچ نقش مهمی در تبیین علمی قائل نبود. سنت دوم که توسط اسکرایون (Scriven, Michael) بسط یافته، هم سانی شدیدی بین علیت و تبیین ایجاد می‌کرد. به طور کلی، بر اساس این دیدگاه، تبیین کردن یک واقعه، به معنای مشخص کردن علت آن بود. تلاش‌های بعدی فیلسوفان علم، بیشتر در جهت آشتنی دادن این دو سنت بوده است (Salmon, 1998, 68-78).

۱۲. نام «فلسفه‌ی تاریخ» (philosophy of history)، در قرن هجدهم میلادی، توسط ولتر (François-Marie Arouet 1694-1778) وضع شد. مراد وی از این اصطلاح، چیزی بیش از تاریخ انتقادی یا علمی نبود؛ یعنی نوعی از تفکر تاریخی که در آن، مورخ به جای تکرار داستان‌هایی که در کتب کهن می‌باید، خود به بازسازی آن‌جهت واقع شده می‌پردازد. این نام توسط هگل و نویسنده‌گانی دیگر، در پایان قرن هجدهم به کار رفت؛ ولی آن‌ها معنای کاملاً متفاوتی از این اصطلاح اراده کردند و آن را به معنای تاریخ کلی یا جهانی به کار برداشتند. سومین کاربرد این اصطلاح را در نوشه‌های بربخی از پوزیتیویست‌های قرن نوزدهم می‌بایس از نظر آن‌ها وظیفه‌ی فلسفه‌ی تاریخ، کشف قوانین عالمی بود که بر روند رویدادهایی که مورخ به شرح و نقل آن‌ها می‌پردازد، حاکم است. وظایفی که ولتر و هگل بر عهده‌ی فلسفه‌ی تاریخ می‌نهادند، به وسیله خود تاریخ نیز قابل انجام بود، ولی پوزیتیویست‌ها تلاش کردند تا از این طریق، تاریخ را نه فلسفه بلکه علمی تجربی فلمنداد کنند. در هر یک از این موارد کاربرد «فلسفه‌ی تاریخ»، مفهوم خاصیتی از فلسفه مدان نظر بود. نک: (Collingwood, 1946, 1).

13. speculative

14. critical

۱۵. اصطلاحات مادی (material) و صوری (formal)، یا محتوایی (substantive) و تحلیلی (analytical) نیز برای تمایز نهادن میان این دو نوع فلسفه‌ی تاریخ، به کار می‌روند. تأکید بر اصطلاح «نقدي» تا اندازه‌های اذعان به اهمیت نقشی است که کتاب درآمدی به فلسفه‌ی تاریخ دلبیو. اچ. والش، در شرح و بسط این موضوع، داشته است. این کتاب که در

سال ۱۹۵۷ منتشر شد، در واقع، برنامه‌ی کار بیشتر آنچه را که از آن پس صورت گرفت، تعین کرد و در عین حال، تقابل بین فلسفه‌ی نظری و نقدي را در بحث فیلسوفان انگلیسي زبان از تاریخ وارد ساخت. اما هیچ‌بک از این اصطلاحات، اصطلاحات بی‌عیب و نقصی نیستند (Walsh؛ والش، ۱۳۶۳).

۱۶. فلسفه‌ی نظری تاریخ، در اوآخر قرن هجدهم و نوزدهم میلادی، با بصیرت‌هایی که درباره‌ی تاریخ جهان به وسیله‌ی نویسنده‌گانی چون ویکر (Vico، Giambattista (1668-1744)، کانت (Kant، Immanuel (1724-1804)، مارکس (Marx، Karl (1798-1857) (Comte، Isidore-Auguste-Marie-François-Xavier (1818-83)) حاصل شد، به بالاترین شکوفایی اش رسید. در عصر حاضر، اقبال به این نوع فلسفه‌ی تاریخ، تا اندازه‌ای در بین فیلسوفان، کاهش یافته است.

۱۷. نوشته‌ی تاریخی، به یونانیان و شاید هم بیش از آن، بر می‌گردد. اما به عنوان شکلی از پژوهش با ادعای داشتن روش شناسی نظام مند، تنها به طور پراکنده و ناقص، بیش از اوآخر قرن هجدهم، وجود داشته است و شکوفایی آن در قرن نوزدهم است. بنابراین، عجیب نیست که بررسی دقیق فلسفی تاریخ، به عنوان شکلی از پژوهش که احتمالاً نوع متسابی از معرفت را فراهم می‌آورد، با تأخیر، تنها در این قرن، ابتدا در آلمان، در آثار ویلهلم ویندلباند Dilthey، Wilhelm (Rickert، Heinrich (Windelband، Wilhelm (1833-1911) و سپس در ایتالیا در آثار بندتو گروچه (Croce، Benedetto (1866-1952) و جووانی جنتیله (Gentile، Giovanni (1875-1944) پدید آمد و در واقع، در نوشته‌های گسترده و بسیار مهم ار. جی. کالینگروود در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ به اوج خود رسید. البته باید سهم کمتر اما با این حال، مهم مایکل اوکشات و موریس مندلیوم را نیز منذکر شد. ولی حتی نوشته‌های کالینگروود نیز هنگامی مورد مطالعه‌ی گسترده قرار گرفت که فلسفه‌ی نقدي تاریخ، شروعی تازه یافت و در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم، به طرز چشم‌گیری، پیشرفت کرد. در این پیشرفت، مقاله‌ی فیلسوف علم، سی. جی. همبل در باب ماهیت تئیین تاریخی که در سال ۱۹۴۳ منتشر شد، سهم بسیاری داشت.

18. *res gestae: actions of human beings that have been done in the past.*

19. Mandelbaum, Maurice

20. societal significance

21. reason

22. inner-side

23. thought-side

24. re-think

25. re-enact

فهرست منابع

الف - منبع فارسی

۱. والش، دبلیو. اج. (۱۳۶۳)، مقدمه‌ای بر فلسفه‌ی تاریخ، ترجمه‌ی خسرو الدین علایی طباطبائی، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.

ب - منابع انگلیسی

2. Audi, Robert (ed.) (1995), *The Cambridge Dictionary of Philosophy*, Cambridge University Press.
3. Collingwood, R. G. (1940), *An Essay on Metaphysics*, Clarendon Press.
4. Collingwood, R. G. (1946), *The Idea of History*, Oxford: Oxford University Press.
5. Dray, W. H. (1993), *Philosophy of History*, 2nd ed., Prentice-Hall, Inc..
6. Mandelbaum, Maurice (1938), *The Problem of Historical Knowledge*, Johns Hopkins University Press.
7. Martin, Rex (1977), *Historical Explanation*, Ithaca: Cornell University Press.
8. Oakeshott, Michael (1933), *Experience and its Modes*, Cambridge University Press.
9. Renier, G. J. (1950), *History: Its Purpose and Method*, Boston: Beacon Press Inc..
10. Salmon, W. C. (1998), *Causality and Explanation*, New York: Oxford University Press.
11. Stanford, Michael (1998), *An Introduction to the Philosophy of History*, U. S. A., Blackwell Publishing ltd..
12. Walsh, W.H. (1960), *Philosophy of History: An Introduction*, New York: Harper Collins, 1960.

